

محبوب الحق مشاور بانک جهانی اهل پاکستان و همد و همکار نزدیک رابرت مکنامارا است . او با شناختی دقیق از مسائل توسعه اقتصادی و در شرایطی که به ذخیره عظیمی از اطلاعات اقتصادی در سراسر جهان دسترسی دارد مطلب زیر را به صورت سخنرانی در « کنفرانس بین‌المللی توسعه » ایراد کرده است . این کنفرانس در آوریل ۱۹۷۲ در واشنگتن برقرار شد و بسیاری از مسائل حاد و حقایق « ناگفتنی » اقتصاد معاصر را مورد بحث قرار داد . محبوب الحق ، در این سخنرانی ، همچنانکه خواهید خواند هنوز آماده نیست از « لیبرالیسم خاص خود » دست بشوید و در اینجا فقط «حالت واحساسی را که در کشورهای توسعه نیافته در حال تکوین است » بیان کرده است نه «اعتقادات عمیق و بازگو شده» خود را . با اینحال ، هر آنچه گفته ، به اینکه او «محبوب الخلق» نیز باشد ، کفایت میکند . مترجم

از : محبوب الحق

ترجمه : غلامرضا سعیدی

بحران در استراتژی های توسعه

رشد خود کردند ظاهراً تحت تاثیر سه عامل اساسی زیر قرار گرفتند :

۱ - آنها از سطح زندگی بالای کشورهای توسعه یافته خیره شده و بر این اعتقاد بودند که زندگی واقعی بعد از رسیدن به هزار دلار درآمد سرانه سالانه ، یا چیزی در این حدود ، شروع میشود و در نتیجه رسیدن به رشد بالای تولید ناخالص ملی را هدف قرار دادند و در این جهت برای ارقام جادویی درآمد سرانه متوسط ارزشی خاص قائل شدند .

۲ - آنها عموماً اقتصاد مختلط را نوعی شیوه توسعه تلقی کردند و بر این اعتقاد بودند که آنگاه زیرکی و هشیاری خواهند داشت که بتوانند جنبه های مثبت کاپیتالیسم و سوسیالیسم را با هم در آمیزند و ترکیب کنند .

۳ - آنها به کمک های سخاوتمندانه کشورهای توسعه یافته امید بسیار بستند و تصور کردند این کمکها نیل به نرخهای بالای رشد و سطح زندگی بهتر را ظرف مدت زمان کوتاهی سبب خواهند شد . در عمل ملاحظه شد که همه این برداشتها و تصورات واهی و فاجعه انگیز است و تعقیب استانداردهای زندگی غربی سرایی بیش نیست و بعد از دو دهه نتایج دردناک این طرز تفکر آشکار گردید . در این مدت اختلاف درآمد سرانه میان کشورهای تهیدست و کشورهای ثروتمند افزایش یافت و امروزه متوسط درآمد سرانه در دنیای توسعه

میاورد .
- اصولاً بعضی از نمونه های توسعه به مجموعه های توسعه تبدیل شده اند و پاکستان و بنگلادش نمونه کامل این فاجعه بشمار میروند .
- در بسیاری از کشورهای در حال توسعه احساس «زدگی از توسعه» بوجود آمده و این احساس شمرهاک یا فقر پندهای خشم آلوده برای این استراتژی اجتماعی و اقتصادی است . از سوی دیگر در کشورهای توسعه یافته احساس «زدگی از انبوه کمک» بوجود آمده و این عقاره یا فریب پندهای برای پایان دادن به کمک و مشارکتی است که واقعاً هیچگاه کمک و مشارکت نبوده است .

- کوتاه سخن اینکه به تعداد طرفداران رشد صفر (۱) در اجتماعاتی که رشد همواره هدف مقدسی تلقی میشد افزوده شده در حالیکه در این جامعه ها همواره به کشورهای در حال رشد توصیه میشد که به هدفهای رشد تعاقب خاطر خاصی نشان دهند و توجه نمیکردند که عکس العمل شعار «رشد بخاطر رشد» تا چه اندازه شدید خواهد بود . اینک باید دید مشکل واقعا در کجا است ؟ چرا این سر خوردگی از توسعه بوجود آمده است؟ و سرانجام ، ریشه بحران کنونی در کجا است؟ من فکر میکنم کشورهای در حال توسعه برای وضع بسیار اسفناکی که اینک بر آنها حاکم است باید قبل از همه خودشانرا نگوشت کنند و به این دلیل که دو دهه پیش هنگامی که آنها شروع به تسریع

ازمن خواسته شده است که طی بیست دقیقه مطالبی درباره بحران کنونی کشورهای در حال رشد بیان کنم . من خود این موضوع را بحران بزرگی میدانم چرا که دنیای در حال توسعه آنچنان متنوع و بحران در کار توسعه آنچنان کهنه است که پرداخت اجملی به مسائل مربوط به آن ، ایرادی جدی در بردارد . بهر حال من کوشش خود را ، علیرغم آنچه گفته شد ، خواهم کرد . قبل از شروع بحث باید تصریح کنم که من نظرات شخصی خود را درباره این موضوع بیان میکنم و به هیچ روی نباید آنرا نظر دستگاه متبوع من تلقی کرد .

آقای رئیس ، به اعتقاد من توسعه اقتصادی ، امروزه ، با بحرانی بسیار جدی روبرو است و نشانه های زیادی هم برای توجیه این بحران وجود دارد :

- نتایج دوده توسعه بسیار ناچیز است و اگر ارقام گمراه کننده مربوط به نرخ های رشد را کنار بگذارید متوجه میشوید که افزایش درآمد سرانه ، در مورد نزدیک به دو سوم بشریت ، طی بیست سال کمتر از یک دلار بوده است .

- از سوی دیگر این افزایش ناچیز و یاس آمیز بطور عادلانه توزیع نشده است زیرا وضع معیشت حدود چهل در صد از همین گروه فقیر بشریت بدتر هم شده است و آنها هم اکنون کمتر از آنچه بیست سال پیش عایدشان میشد ، بدست

یافته ۳۴۰۰ دلار و در کشور های توسعه نیافته ۱۸۰ دلار است و شکاف میان دو گروه به ۲۲۲۰ دلار بالغ شده است و پیش بینی میشود که تا سال ۱۹۸۰ علاوه بر آن ۱۱۰۰ دلار دیگر نیز به این اختلاف اضافه شود. همه نشانه های موجود حاکی است که شکاف میان متهدی نهیدست و ثروتمند ، غیرغم لیبرالیسمی که در محافظی مثل اینجا مشاهده میشود ، بازهم عزیزتر خواهد شد . برای نشان دادن اینکه اختلاف در آمد سرانه میان کشورهای فقیر و غنی تا چه اندازه نومیذکننده است اجازه بدهید فقط در یک مورد مقایسه ای انجام دهم و آن این است که افزایش درآمد سرانه تولید ناخالص ملی ایالات متحده آمریکا در یک سال برابر با افزایشی است که هند ظرف ۱۰۰ سال میتواند به آن برسد . بنابراین اعتقاد به هدفهای رشد بر حسب استانداردهای غربی یا عنایت به عمیقتر شدن شکاف میان دو گروه یاد شده ، معنایی ندارد و تنها سبب میشود که کشورهای فقیر گاه احساس شرم از خود بکنند .

کشورهای فقیر و در حال توسعه ، در حال حاضر ، راهی جز این ندارند که به درون خود بنگرند و به مسائل داخلی خویش بیندیشند : این درون نگری تا حدود زیادی بصورتی خواهد بود که چین بیست و سه سال پیش کرد و شیوه زندگی دیگری را پیش گرفت که در آن الگوی مصرف کم یا پیشی ثابت و با فقر موجود در آن کشور سازگار بود . باین معنی که باظروف گلی قدیم و دوچرخه و عادات مصرفی خیلی ساده ساختند و تحت تاثیر سبک زندگی ثروتمندان قرار نگرفتند . ولی این کار مستلزم این بود که : ۱ - هدفهای اقتصادی و اجتماعی مجددا تعریف شود (که برای ما ممکن است باور نکرده باشد) ۲ - گروههای ممتاز و سرمایه دار از میان بروند (که در بسیاری از جامعه ها بنا غیرممکن است) و ۳ - نیروهای سیاسی و اقتصادی مجددا تقسیم شود (که احتمالاً فقط از طریق دگرگونی عمیق میسر است نه تحولات تدریجی) .

معنی این حرف این است که کشورهای در حال توسعه باید استراتژی جدیدی برای رشد انتخاب کنند . استراتژی کهن بر این فرض مبتنی است که میتوان فقر را از راه بالا بردن رشد از میان برد زیرا که حاصل رشد زیاد ، بتدریج ، از بالا پائین سرازیر میشود . بر پایه استراتژی کهن نرخهای بالای رشد همواره بهتر از نرخهای پائین تر است و توزیع ثروت فقط بعد از آنکه رشد حاصل شد ، عملی میشود .

تمام این فرضیات غلط از آب در آمده است . این درست نیست که نرخ رشد بالا به این دلیل که امکان مانور جامعه را افزایش میدهد همیشه و بی تردید به نرخ رشد پائین برتری دارد . همه چیز بسته به ساخت و نهاد و محتوی نرخهای رشد است : اگر نرخ رشد بالا از راه افزایش هزینه های نظامی حاصل شود یا از راه تولید کالاهای تجملی برای ثروتمندان و اصحاب امتیاز بدست آید ، چنین نرخ رشدی لزوماً بهتر از نرخ

رشدی که مثلاً همراه با توزیع عادلانه محصول رشد باشد ، نیست . بعبارت دیگر داوری در باره سطوح مختلف نرخهای رشد جدا و مجزا از چگونگی توزیع آن ممکن نیست . مسأله فقط این نیست که چقدر تولید شده بل سخن در اینست که چه تولید شده و چگونه توزیع شده است . ارقام تولید ناخالص منی بدیخته رضایت اجتماعی (۲) را ، به هیچ روی ، نشان نمیدهد .

در اینجا جنبه دیگر استراتژی کهن رشد مطرح میشود که میگوید توزیع ثروت باید در مرحله دوم مطرح شود . این استراتژی میگوید هرگاه در یک نظام اجتماعی - اقتصادی کالاهای مادی و خدمات به میزان بیشتر تولید شود آنگاه میتوان بطرفی مورد توزیع مجدد قرار داد که خشنودی اجتماعی بیشتری را ایجاد کند . به سادگی بگویم که این اعتقاد درست نیست ولی این موضوع بسیار مهم است که این شیوه استدلال مردود شناخته شود زیرا که زبانهای بسیار و بشمار بیار آورده ، این شیوه استدلال به سه دلیل زیر درست نیست :

۱ - جامعه های فقیر اسباب و عوامل موثر برای توزیع مجدد ثروت در اختیار ندارند . دامنه شمول نظام بوجهای آنها معمولاً محدود است . حتی کسانی که توزیع ثروت بصورت مسأله فوق العاده حادی مطرح است بسیار مشکل است که این کار را از طریق وضع مالیات های مستقیم عملی ساخت . بعنوان مثال حتی اگر ۱۰ درصد ثروت به ۱۰ درصد از مردم هندوستان تعلق بگیرد معنی آن این است که درآمد سرانه متوسط ثروتمندان ۳۰۰۰ دلار است و این خود پائین تر از ۱۰۰ دلار در آمد معاف از مالیات در این کشور ، قرار میگیرد . به بیان دیگر انتقال مالیاتی از یک رشته به رشته دیگر ، از راه مکانیزم مالیاتی ، در جامعه های فقیر به مقیاس ناچیزی امکان پذیر است .

۲ - جریان های در آمد صورت و طبیعت مالیه ندارند بلکه شکل کالاهای مادی هستند که تحت تاثیر توزیع اولیه درآمد قرار میگیرند . بعبارت دیگر اگر جامعه درآمد خود را به صورت خانه های مجلل و اتموسفرهای گرم گلی هم آورده باشد شما چگونه میتوانید آنها را به خانه های ارزان قیمت و اتوبوسهای عمومی تبدیل کنید ، بفرش اینکه بخواهید تعدیل ثروت بوجود آورید ؟

۳ - موسسات و سازمانهایی که رشد را بوجود میآورند نسبت به توزیع آن بی تفاوت نیستند . به این ترتیب اگر این سازمانها طبیعتاً مشوق عدم تعادل در زمینداری یا تمرکز صنعتی باشند روانه (۳) رشد سبب تقویت همان موسسات و سازمانها خواهد شد و در نتیجه آنها در برابر تعدیل ثروت مقاومت خواهند کرد و مانع از آن خواهند شد که کوششهای ناظر به سلب قدرت و امتیاز از آنها ، از طریق اصلاحات آرام و منظم ، به نتایج ثمر بخشی بیانجامد . این چیزی است که در سالهای ۱۹۶۰ در پاکستان اتفاق افتاد .

بنابر ملاحظاتی بالا استراتژی جدید توسعه باید این فکر را که میتوان بطور غیر مستقیم و از

راه سرازیر کردن ثروت از بالا به توده مردم به فقر حمله کرد ، مردود بداند و بجای آن این فکر را بپذیرد که به فقر باید مستقیماً حمله کرد . عناصر حمله مستقیم به فقر توده ها چیست ؟ در این مرحله بسیار مشکل است که این موضوع را بیان کرد چرا که کشورهای در حال توسعه به درک این مسأله ، با دورنماها و ابعاد جدیدش ، تازه شروع کرده اند ولی اجازه بدهید چند عنصر حساس آنرا بر شمارم :

۱ - قبل از همه باید توجه و دقت به وضع ۴۰ تا ۵۰ درصد تهییدست ترین افراد جوامع عقب مانده معطوف شود : اینها چه کسانی هستند ؟ تعدادشان چقدر است ؟ استانداردهای زندگی آنها در گذشته چه بوده است ؟ در واقع باید به این مسائل که میبایست بیست سال پیش به آن میپرداختیم ، قدری بیشتر بیندیشیم .

۲ - در تعیین هدفهای تولیدی برنامه منسی باید حداقل نیازهای اساسی این گروه فقیر در نظر گرفته شود صرف نظر از اینکه تامین احتیاجات آنها با موازین اقتصادی بازار قابل توجیه هست یا نه . به بیان دیگر تقاضای بالفعل بازار که شدیداً تحت تاثیر وضع کنونی توزیع درآمد است باید آگاهانه به نفع تعیین هدفهای تولید و مصرف ملی ، بر اساس حداقل احتیاجات انسانی طبقات تهییدست ، ندیده گرفته شود و مردود شناخته گردد . (۴)

۳ - در استراتژی جدید ، مسأله توسعه باید مجدداً تعریف شود و در این تعریف توسعه بمعنی حمله سنجیده و حساب شده به شدیدترین اشکال فقر معنی شود . هدف توسعه باید تقنین مداوم و مستمر و بالاخره از میان بردن کامل تغذیه بد ، بیماری ، بیسوادی ، بدبختی ، بیکاری و عدم تساوی فرصتها تعیین شود . باید به تعیین شاخصهای اجتماعی اقدام شود و پیشرفت برنامه های عمرانی بر اساس موفقیتی که در نیل به هدفهای مشخص و کمی در این زمینه ها حاصل شده مورد سنجش و ارزیابی قرار گیرد نه بر حسب افزایش متوسط درآمد سرانه . باینجا داده شده است که مواظب تولید ناخالص ملی باشیم ، گوئی این موضوع به تنهایی مسأله فقر را حل میکند : بگذارید این مسأله را وارونه کنیم و اول به خود فقر بپردازیم و مواظب آن باشیم چون تولید ناخالص ملی احتیاجی به مواظبت ندارد زیرا که چیزی جز جمع کردن ساده بعضی از اعداد نیست .

در استراتژی جدید ، تولید بیشتر باید همزمان با توزیع بهتر مورد توجه قرار گیرد نه جدا از هم . این شیوه تفکر ، بطور غیر قابل اجتناب مستلزم آن خواهد بود که اشتغال هدف اولیه - نه هدف فرعی - توسعه تلقی گردد زیرا اشتغال مهمترین وسیله توزیع مجدد درآمدها در یک جامعه فقیر است . سرمایه نباید در یک بخش مدرن اقتصادی متمرکز شود و از نرخ بهره وری بالایی برخوردار گردد . برعکس ، سرمایه باید در پهنای

وسعی از اقتصاد و در صورت لزوم به کمک برنامه های مربوط به اردوهای کاربخش گردد. این کار را، اگر لازم باشد، حتی باید به قیمت تقلیل نرخ بهره وری کار و تقلیل نرخ آبی رشد انجام داد. کشورهای فقیر باید این انتخاب را آگاهانه و صمیمانه انجام دهند. آنها با سرمایه کمی که دارند میتوانند یکی از دو کار را بکنند: یا بهره وری بخش کوچکی از نیروی کار را بالا ببرند و یا نرخ بهره وری پائین تری را بپذیرند و لسی در عوض اشتغال کامل را بدست آورند. بنظر من چنین میرسد که چین کمونیست راه دوم را انتخاب کرد و در نتیجه توانست اشتغال کامل و توزیع عادلانه ثروت را همراه با درآمد سرانه اندک بدست آورد. باید پرسید آیا با ساختن سیاسی و اقتصادی کنونی کشورهای در حال توسعه میتوان اینگونه استراتژی توسعه را بوجود آورد و آنرا پیاده کرد؟ و درست در همین نکته است که ما به دوامین برداشت و تصمیم فاجعه انگیز که قبلا اشاره شد برمیخوریم یعنی انتخاب اقتصاد مختلط. در بسیاری موارد این انتخاب سبب ترکیب بدترین، نه بهترین، خصایص کاپیتالیسم و سوسیالیسم شده است. این انتخاب غالبا مانع از این شده است که کشورهای توسعه نیافته بتوانند از انگیزه های خوب و مطلوب اقتصادی و عمل آزاد سیستم قیمتها، برای تحصیل کارآیی در یک چهار چوب کاپیتالیستی، ولو به قیمت فقدان عدالت اجتماعی بهره جویند. در عمل، در این کشورها بجای آزادی نظام قیمتها، کنترل های ناقص اداری و آشفتنگی نظام قیمتها وجود داشته است. این انتخاب، در عین حال، مانع از این شده است که این کشورها هدفهای خود را در یک چهار چوب واقعی سوسیالیستی تعقیب کنند زیرا نهادهای اقتصاد مختلط غالبا بیشتر کاپیتالیستی هستند تا سوسیالیستی. و نتیجه اکثرا این است که آنها در دوراهی گمراه کننده ای گیر کرده اند و در عمل چیزی که به وجود آورده اند معجزونی است از عناصر ضعیف انگیزه های اقتصادی از طرفی و بروکراسی سوسیالیستی از طرف دیگر. و این آشفتنگی در هدفهای اجتماعی و سیاسی، در چهار چوب یک اقتصاد مختلط، نه دست آوردی از رشد فراهم میکند و نه عدالت اجتماعی.

احساس شخص من این است که عمر اقتصاد مختلط سرآمده است. کشورهای در حال توسعه با چارند آشکارا یا کاپیتالیسم را بپذیرند و یا سوسیالیسم واقعی را. انتخاب کاپیتالیسم در شرایطی امکان پذیر است که جامعه آماده است تا نا برابری درآمدها را، بی آنکه بیمی از انفجار داشته باشد، برای مدت طولانی بپذیرد و یا اوضاع به صورتی باشد که تحصیل نرخهای بسیار بالای رشد (۱۰ تا ۱۵ درصد) از راه سیل کمکهای سخاوتمندانه دوستان غربی میسر گردد. در غیر اینصورت، تنها راه، انتخاب یک نظام اصیل سوسیالیستی مبتنی بر آرمانها و ساخت اجتماعی دگرگونه است. ولی منظور من، از این انتخاب، انتخاب یک نظام سوسیالیستی غرق در بروکراسی

یا سوسیالیسم باسدهای نیست بلکه سوسیالیسم به معنی تغییر اساسی در ساخت قدرت سیاسی و اصلاحات عمیق اقتصادی و اجتماعی در این کشورها است. و اینکه کشورهای در حال توسعه میتوانند چنین تغییراتی را بدون انقلابات خشن عینی سازند یا نه، سؤال حساس زمانه ما است.

و اینک اجازه بدهید به عامل فاجعه آمیز سوم یا اتکاء به کمکهای خارجی، بپردازم. قبلا بگذارید این موضوع را روشن کنم که من یکی از کسانی هستم که به لیبرالیسم اقتصادی و همکاری اصیل میان کشورهای توسعه یافته و کشورهای توسعه نیافته، همواره معتقد بوده ام. ولی تجربه غم انگیز کمکهای خارجی در دو دهه گذشته مرا نیز مانند بسیاری از همکاران آزاد اندیش متقاعد کرده است که وضع کشورهای در حال توسعه اگر این کمکها نمیبود، بهتر میبود. بدبختانه من وقت ندارم که به ریشه های اولیه کمکهای خارجی، عواملی که آنها را به راه فاساد برد و بالاخره وضع نامطلوب کنونی این کمکها بپردازم ولی اجازه بدهید ملاحظاتی را صریحا و بدون پرداختن به جزئیات، در این خصوص بیان کنم.

سطحی از کمکهای خارجی که برای یک تغییر قابل ملاحظه در وضع کشورهای توسعه نیافته در مدت کوتاهی در حدود یک دهه پیشتر، از طریق افزایش نرخ رشد، لازم است باید حداقل به ۴ تا ۵ برابر سطح کنونی که ۷ میلیارد دلار است، افزایش داده شود. کشورهای توسعه یافته به خواست و به حتی خیال چنین کمکی را ندارند. سطح کنونی کمکهای خارجی برای کشورهای در حال توسعه همیشه ناچیز نازد و همراه با چنین شرایطی از لحاظ انتخاب طرحها، وابستگی های سیاسی، فرستادن مشاوران خارجی، تکنولوژی مورد نیاز و بالاخره مسائل فراوانی است که باز عمل در استفاده از کمکها از دست کشورهای در حال توسعه می رود. در حال توسعه باید کمکهای خارجی را بعنوان مکمل فرعی کوششهای خود در برنامهد ریزی تلقی کند و در صورتی که تمام نیروی خود را متوجه تغییر در این نهادها در داخل جامعه سازند که برای ایجاد نظم اقتصادی و اجتماعی مبتنی بر تساوی فرصتها و استانداردهای مناسب برای سطح زندگی، ضرورت دارد.

در زمینه های بین المللی، کشورهای در حال توسعه باید «نیروی ناچیز» خود را به نحوی سازمان دهند که بتوانند امتیازات قابل ملاحظه از کشورهای ثروتمند بگیرند و ترقیبی بدهند که منابع بطرز عدلانه تقسیم گردد. از آنجا که کشورهای ثروتمند ظرف چند دهه دیگر کمتر از ۱۰ درصد جمعیت کره زمین را تشکیل خواهند داد و بیش از ۷۰ درصد در آمد جهان را مالک خواهند شد، مثل تهیدست از لحاظ تعداد و فشارهایی که تحمل خواهند کرد در وضعی قرار خواهند گرفت که بتوانند به کوشش های سازمان یافته ای دست یازند.

در زمینه تعداد دو گروه از کشورها که به آن اشاره شد، میتوان به کشورهای توسعه یافته اخطار کرد که کشورهای فقیر نمیتوانند وامهای خارجی کنونی خود را که بالغ بر ۶۰ میلیارد دلار میشود پرداخت کنند و جامعه جهانی باید، از هم اکنون، ترتیباتی را برای ابطال قراردادهای مربوط به وامها بدهد.

موضوع دیگر این است که کشورهای در حال توسعه باید از نیروی چانه زدن جمعی و گروهی خود، در گفتگو با کشورهای ثروتمند، حداکثر استفاده را بکنند. مذاکرات نفت که چندی پیش تحت نظر اوپک انجام گرفت این امکان را به وجود آورد که تا سال ۱۹۸۰ حدود ۲۰ میلیارد دلار بیش از درآمد معمول نصیب کشورهای تولید کننده نفت شود. بهمین ترتیب کشورهای در حال توسعه باید بتوانند از توجهی که اخیرا نسبت به پایان پذیری و لاابزال نبودن منابع طبیعی میشود حداکثر استفاده را بکنند و بر مصرف منابع معدنی ۱۰ درصد مالیات وضع کنند. آنها میتوانند از این راه طی دهه جاری ۳۰ میلیارد دلار در یک صندوق بین المللی توسعه گره آورند. بهمانگونه کشورهای در حال توسعه میتوانند در بهره برداری از منابعی که میان تمام ملل مصرف مشترک دارند، مانند اقیانوسها و فضا، سهمی را برای خود مطالبه کنند و بخواهند که ۸۰ درصد از منافع بهره برداری از این منابع بر اساس تعداد جمعیتی که دارند، میان آنها تقسیم شود.

آقای رئیس،

آنچه که من میکوشم در اینجا ارائه دهم حالت واحدی است که در کشورهای در حال توسعه در حال تکوین و بروز است نه اعتقادات عمیق و یازگو شده خود من. من نه طرفدار دو آتشه تضاد میان کشورهای فقیر و غنی هستم و نه آماده ام که از لیبرالیسم خاص خود دست بشویم. لکن فکر میکنم خیلی خیلی مهم است که ما درک کنیم آزاد اندیشی در اینهاست که آزاد نیست نمی تواند دوام بگیرد.

کشورهای در حال توسعه در وضع تیره و زشتی بسر می برند. این کشورها تمام فرضیاتی را که استراتژی توسعه خود را بر اساس آنها بنا نهاده اند زیر علامت سؤال قرار داده اند. من نمی توانم پیش بینی کنم که نتیجه این تردیدها و نیز تجدید نظر در اصول و هدفها چه خواهد بود. ولی اگر مجبور شوم که به حدسیاتی در این زمینه بپردازم باید بگویم که انتظار می رود توسعه اقتصادی در آینده خیلی نزدیک مبتنی بر یک استراتژی جدیدی باشد که بموجب آن فقر مورد حمله مستقیم قرار گیرد، به بیانی دیگر برگشتی اصیل بطرف سوسیالیسم و اتکای عمیق تر و اصیل تر بخود، صورت خواهد گرفت. و این مانع نیست جدیدی است که بسیاری از کشورهای در حال توسعه کوشش میکنند آنرا تنظیم و اعلام کنند.

لکن فاصله زیادی میان اعلام این استراتژی و اجرای آن و همچنین میان تصویری مبهم از یک فکر و عمل واقعی به آن، وجود دارد. آینده بقیه در صفحه ۵۲

مشاور، مدرسه (بقیه)

نداشته باشد. آن کسیکه کلاس اول به شاگردانش خطکش میزده معلم نبوده، و این اسم را دزدیده بوده. و فاطمه نباید فراموشش کند. و لاف به احترام نام معلم که الحق مقدس است باید او را از یاد ببرد. او، واقعا معلم نبوده.

وقتی او را ترک میکردم، با همه آرامشی که داشت واقعا نمیدانستم چقدر موفق شده بودم بیرون در، کمی هم با مادرش حرف زدم، از او خواستم بدون سرزنش تا زمانی که خودش عاقل نیست، برای آمدن به مدرسه مجبورش نکنند. او احتیاج به تفاهم داشت، و اینرا نمی‌بایست از او دریغ کنند. خدا حافظی کردم و دعایش بدرقه‌ام کرد.

«خدا عوضتان بدهد - زیارت کربلا و مکه ...»

چه عوضی، بالاتر از این که او بایک روحیه‌ی نو به مدرسه باز گردد. و چه زیارتی مقبول‌تر از زیارت دل‌های کوچک نیازمند.

دیر وقت بود و برای هر اقدامی دیر، فردا، با اینکه نوبت رفتن به مدرسه فاطمه رفتن، به آنجا رفتم. این انتظارا که او به مدرسه بیاید نداشتم. اما رفتن با معلم‌ها صحبت کنم، درباره‌ی وظیفه‌ای که هر یک از آنها برای جبران رفتار زشت یکی از همکارانشان داشتند.

همه با مهربانی حرف‌های مرا پذیرفتند. و من اینرا از قیافه‌ی صمیمی و متاثر آنها در موقع گوش دادن به حرف‌هایم فهمیدم. من کار دیگری هم داشتم. باید به مدرسه‌ی قبلی او میرفتم، می‌خواستم معلمی را که اینهمه ماجرا ایجاد کرده ببینم و از نتیجه‌ی رفتارش گاه شوم. باید او را به نحوی راضی میکردم تا لاف از تدریس در کلاس اول بگذرد.

آه ... خدای من ... این باور کردن نیست. فاطمه به مدرسه می‌آمد. چه زود، دعای مادرش مستجاب شده بود. خدا، به من عرض داده بود. وقتی مرا دید با خوشحالی گفت. من خودم خواستم به مدرسه بیایم «دی-افراق این در شمار زیباترین جمله‌هایی بود که تا بحال شنیده بودم. اما هنوز رنجی که کشیده بود از صورتش محو نشده بود. و این مرا برای رفتن به مدرسه‌ی قبلی او مصمم‌تر کرد.

مدیر مدرسه، به حرف‌هایم گوش داد.

«متأسفانه این خانم همان قدر خشن بوده که توصیف شده. ما حتی چندبار ایشانرا در اختیار بخش گذاشتیم. اما باز برمیگشت، و جز کلاس اول هم جایی دیگر حاضر نبود درین مدرسه. اما خوشبختانه سال گذشته، لیسانس گرفت و به دبیرستان منتقل شد.» (طوسی طباطبائی)

بحران در استراژی (بقیه)

دنیای در حال توسعه نشان خواهد داد که تا چه اندازه و چگونه میتوان این فاصله را بدون انفجارهای شدید و خشن سیاسی پر کرد.

۱ - منظور از «رشد صفر»، همچنانکه در جایی دیگر از این مقاله اشاراتی شده، سیاستی است که رشد کمی تولید ملی را به نفع توزیع عادلانه درآمدها و ایجاد فرصتهای کار برای همه نیروی فعاله ندیده میگیرد. م

۲ - همان فکر است که میگوید بجای «تولید ناخالص ملی» از «خوشبختی ناخالص ملی» بحث کنید. م

3- Process

۴ - منظور این است که برنامه‌های عمرانی در هدف‌های تولیدی خود نباید نیاز طبقات معینی را به کالاهای و خدمات مورد نیاز آنها که به اصطلاح تقاضای «موجود» و «بالفعل» است مورد توجه قرار دهند بلکه باید تامین حداقل احتیاجات گروه کثیری از مردم را که در اثر فقدان در آمد و یا ناچیز بودن آن حتی امکان ابراز «تقاضای» خود را در مفهوم اقتصادی کلمه، ندارند راهنمای پیش‌بینی‌های خود قرار دهند. م

تورینواسپرت



برای آقایان و جوانان
در تمام فروشگاه‌های کفش پستی

کفش پستی

در خدمت ملت ایران



از بر گمن تا ... (بقیه)

سخت و دشواری را سپری می‌کند و پس از خاتمه جنگ نزد پدر و مادرش برمیگردد. دستهای پینه بسته او دیگر دستهای ظریف دخترک بی‌خیال سابق نیست که با گلها مشغول بود و پیانو می‌نواخت. نگاه یوکی به پیانو و آلابه خانه توام با تحقیر و تمسخر است. یوکی خانه را ترک کرده و مجدداً به کشاورزان و زحمتکشان می‌پیوندد.

این فیلم علی‌رغم محتوایی که دارد نسبت به افسانه جودو از ارزش سینمایی کمتری برخوردار است. بنظر میرسد در این دو فیلم

قهرمانان کورساول خصوصیات مشابهی دارند. هر کدام او آنها مردمان عادی و ساده‌ای هستند که تحت تاثیر يك انگیزه بیرونی، دستخوش دگرگونی عظیم باطنی و درونی میگردند و روند این دگرگونی بسوی کمال و تعالی روحی است.

بخش نهایی فیلم از لحاظ کمپوزیسیون صحنه بسیار خوب از کار درآمده است اما هنگامی که فیلم به جاهای خیلی حساس میرسد، زیرنویسهای انگلیسی‌را آنچنان به سرعت برمی‌داشند که نه تنها برای بنده که زبان دوم انگلیسی است بلکه برای جماعت قرنگی هم قابل رویت و خواندن نبود.